

word:	definition:	Example 1:
Appeal علاقه	attraction; interest; to urge جذابیت , علاقه , خواهش کردن	Anything Jorge could get at wholesale price had a great appeal for him. هر چیزی که جورج می توتنست به قیمت عمده فروشی بخرد برایش جاذبه داشت
Addict معتاد	one who cannot break away from a habit or practice; addicted unable to break a habit کسی که نمی تواند عادت یا عملی را ترک کند ، معتاد	Because he was a heroin addict, it was essential for Carlos to get the drug each day. به علت این که / کارلوس / به هرویین معتاد بود، لازم بود که هر روز مواد مخدر استفاده کند
Wary مراقب	on one's guard against danger or trickery; cautious مراقب در برابر خطر یا فریب ، محتاط	Marilyn's mother told her to be wary of strangers with a gleam in their eye. مادر / مارلین / به او گفت که مواظب غریبه ها باشد
Aware آگاه - دانا	knowing; realizing آگاه ، مطلع	Donna was aware of her tendency to exaggerate. دونا از گرایش خود به غلو کردن، آگاه بود
Misfortune بدشانسی	bad luck بد شانسی	It was my misfortune that our car wasn't thoroughly checked before the trip through the desert. این بدشانسی من بود که اتومبیل ما، قبل از مسافرت به صحرا، به طور کامل چک نشد
Avoid اجتناب کردن	keep away from; keep out of the way of دوری کردن از ، اجتناب کردن از	If you are fortunate, you can avoid people who are trying to deceive you. اگر خوش شانس باشی، می توانی از افرادی که سعی دارند تو را فریب دهند، دوری کنی
Wretched فلاکت بار	very unsatisfactory; miserable بسیار نامطلوب ، اسفبار	I feel wretched after a night when I've scarcely slept. بعد از یک شب بی خوابی احساس بسیار بدی دارم
Keg بشکه کوچک	small barrel, usually holding less than ten gallons بشکه ای کوچک که معمولاً کمتر از ده گالن می گیرد	The corner saloon uses numerous kegs of beer on a Saturday night. سالن کناری، بشکه های آبجو زیادی را شنبه شب ها مصرف می کند

Nourish	تغذیه کردن	make or keep alive and well, with food; feed; develop an attitude	با غذا سالم و سرحال نگه داشتن ، تغذیه کردن	A diet of nourishing food is served to every hospital patient.	یک رژیم غذایی مقوی، برای همه بیماران بیمارستان سرو می شود
Harsh	تند	rough to the touch, taste, eye, or ear; sharp	زمخت برای حس لامسه ، چشایی ، بینایی ، یا شنوایی ، تند	The law is harsh on people who go around menacing others.	قانون در برخورد با افرادی که مرتب دیگران را می ترسانند، بی رحم است
Quantity	مقدار	amount	مقدار	I never neglect to carry a small quantity of money with me.	هرگز فراموش نمی کنم که مقدار کمی پول همراه خود داشته باشم
Opt	انتخاب کردن	choose or favor; select	انتخاب کردن یا پسندیدن ، برگزیدن	If you give me an ice cream choice, I'll opt for chocolate.	اگر حق انتخاب بستنی به من بدهی، بستنی شکلاتی را انتخاب خواهم کرد